

خیابان تراپی!

مبارزه نیروی انتظامی ایران با بدحجابان ماهیتاً تفاوتی با جمع آوری اراذل و اوباش از سطح شهر ندارد!

کلام نخست:

اینکه فرمانده نیروی انتظامی ایران طی هفته گذشته و با آغاز فصل گرما مجدداً خبر از برخورد شدید پلیس با بدحجابان در سطح شهر داد. چنین امری حکایت از آن دارد که دور جدیدی از پیکار کم حاصل و قدیمی «گزمه ها و دلبرکان» آغاز شده اما با این تفاوت که این جدال طویل المدت و ناکام تدریجاً به مرزهای مشمئز کنندگی می رسد. صرف نظر از برخی هنجار شکنی ها و بدپوشی ها و اطوار و رفتار نامتعارف جوانان که باید آن را به حساب شادی خواهی و بازیگوشی و توجه طلبی های مقتضای سن جوانان گذاشت. بازیگوشی هایی که حکومت می تواند ضمن برسمیت شناختن «ریشه های آن» با بالا بردن دُرِ درایت و ذکاوت اش در برخورد با چنان جوانانی، بستر بروز و ظهور و حصول «بهداشتی و اخلاقی و کم هزینه» چنان شیطنت های جوانانه ای را فراهم کند. اما نمی توان کتمان کرد که کسر بزرگی از هنجارشکنی های موجود در سطح شهر اعم از بدپوشی تا اوباش گری محصول مستقیم اختلالات عاطفی و بیمارهای روانی مبتلایان است.

هر چند کماکان و بعد از 32 سال برخورد سلبی و ناکام حکومت با بدحجابان هنوز هم می توان معترض ضعف «رویکرد اغنائی حکومت» در تبیین و تفهیم چرائی شایسته و بایسته بودن حجاب و عفاف نزد بانوان شد اما ابرام 32 ساله برخی از بدحجابان در ماندگاری بر بدحجابی را نیز می توان حکایت از نوعی لجاجت تلقی کرد. لجاجتی که خود مولود و محصول یک بیماری و نارسائی عاطفی است.

طبعاً چنانچه قرار بود این دسته از بدحجابان در بستری مفاهمه آمیز، یک بار و برای همیشه از صرافت تن نمائی و جلوه فروشی خیابانی بگذرند 32 سال گذشته باید این فرصت را برای متقاعد شدن ایشان فراهم می کرد.

چنین بدحجابانی چنانچه تن به این واقعیت غیر قابل کتمان می دهند که:

«سکس ذاتی است غیر ارادی و با شرح وظایف و چگونگی معین که مکانیزم تداوم بقا با چاشنی لذت بین زن و مرد را تضمین کرده» چاره ای ندارند تا به لوازم این واقعیت نیز خاضع باشند که:

«بد حجابی بمعنای جلوه گری تنانه و ارائه خدمات «حض بـهـ مـر سکشوال» در جلوت و به غیرمحارم چیزی نیست جز استفاده جانبی و نامشروع زنان از ظرفیت معطل مانده جاذبه سکشوال شان در فضاهای ناموجه»

چرائی شکل گیری بدحجابی در مقام یک بیماری روانی و نارسائی عاطفی در کنار چگونگی برخورد بانوان با پدیده حجاب دو بحث مختلف اما مکمل است که می تواند حُکام و بانوان بدحجاب را بر سر رعایت حجاب به یک توافق مرضی الطرفین برساند.

بدحجابی نوعی بیماری نزد کسری از بدحجابان است که در رنجش از یک نارسائی عاطفی می کوشند با توسل به «جلوه فروشی خیابانی» ضمن آوردن بیماری خود به سطح جامعه با توسل به «خیابان تراپی» برای خلجان روح آزرده خود «التیام جوئی» کنند.

منشاء این بیماری را می توان در سه سطح ردیابی کرد:

در وهله نخست این بیماری محصول سیکل معیوب «نظام مرد سالار خانواده ایرانی» است که در آن «زن» چه در مقام دختر خانواده و چه در مقام همسر از حق مشروع و نیاز روانی - عاطفی مورد توجه بودن محروم نگاه داشته شده. همچنانکه «فقر» اعم از «فقر مالی» تا «فقر فرهنگی» نیز می تواند به عنوان دو عامل مکمل در بدخیم شدن این بیماری نقشی موثر را ایفا کند.

توجه طلبی «گرانشی» است که در نهاد انسان اعم از زن و مرد بشکلی ذاتی تعبیه شده. مٌرتفع کردن این «نیاز ذاتی» در بستری سالم و مشروع این فرصت را به فرد می دهد تا ضمن طی کردن مراحل رشد و تکوین طبیعی شخصیت، از بسآمدی سالم نیز در ورود به اجتماع برخوردار شود.

هم آن دختر خانمی که از طریق تن نمائی خیابانی «روان پریشی عاطفی خود را» در سطح شهر بروز می دهد و هم آن جوانی که با «اوباش گری» خیابان را محل تخلیه عقده ها و مطالبات سرکوب شده اش می کند. هر دو دختران و پسران خانواده هائی هستند که در ایامی که از حیث عاطفی محتاج توجه و دیده شدن از سوی والدین بوده اند، از چنان موهبت لازم و مشروعی محروم مانده اند.



همچنانکه حضور تن نمایانه و جلوه گرانه و بدحجابانه کسر بزرگی از زنان متاهل در سطح شهر را نیز می توان به حساب سردی مناسبات زندگی زناشویی ایشان گذاشت. چنان زنانی عمداً یا قهراً از طریق کوشش برای دیده و ستایش شدن «ولو با توسل به تنانگی و جلوه فروشی خیابانی» در جستجوی پُر کردن «خلاء بی توجهی همسر» با توسل به نگاه ولو طمع ورزانه ستایشگران خیابانی اند.

دختر خانمی که در کانون خانواده «مرد سالار» برخلاف انتظار و در تمام ایامی که توجه و حمایت و تشویق را از والدین اش توقع می کرده، خود را صرفاً در کانون حیم و عمیقی از منع ها و نکردن ها و نگفتن ها و نرفتن ها و ندیده شدن ها و محرومیت ها یافته طبیعتاً چنین دختری تدریجاً مُمیدل خواهد شد به حجم عمیقی از نیازها و توجه هات سرکوب شده که در خروج از خانه و مواجهه با اولین نگاه یا کلام ستایش گرانه بدون توجه به کیستی و چرائی و انگیزه ستایشگر، احساس رضایتی عمیق از دیده و فهمیده و اهمیت داده شدن می کند.

قبلاً نیز بر این نکته ابرام کرده بودم که آمار بالای ورودی و خروجی کسر بزرگی از دختران ایرانی در دانشگاه های کشور (ایضاً آقا پسران) از حیث محتوا ارزش افتخار کردن و اسباب بالیدن را برای مسئولین وزارت علوم نمی تواند فراهم کند.

دختر خانمی که در کانون خانواده کمترین محلی از اعراب جهت «درخشیدن» و «مطرح بودن» و «مورد توجه قرار داشتن» نداشته و تنها خود را در زندانی از منع ها می بیند.

ایضاً دختر خانمی که بیرون از خانه نیز محروم از امکان فراغتی مطلوب و تفریحی مشروع و درخششی مقبول باقی مانده، قهراً برای

چنان دخترانی دانشگاه یگانه پناهگاه بمنظور تامین مطالبات توجه طلبانه خواهد شد.

طبعاً تلاش وافر چنین دخترانی جهت ورود به دانشگاه قبل از تحصیل علم، صرف یا بش سرپناهی بمنظور چهار سال راحت باش و فرار از همه آن محدودیت ها و بی مهری ها و بی توجهی ها می شود. پناهگاهی که بستر دانشگاه را برای ایشان قبل از کانون جویش علم، مبدل به سالن مد و جلوه گری و خودآرائی می کند. چهار سالی که هر اندازه از حیث فربه شدن تجربیات و آموخته های ایشان در حوزه مشاطه گری و خودآرائی و جلوه فروشی مثال زدنی است اما از حیث محتوای علوم مکتسبه و تخصصی فاقد کمترین محتوا و اعتبار و اعتناست.



«فقر مالی» در کنار «فقر فرهنگی» نیز عواملی هستند که چه بصورت مستقل و چه بصورت مکمل در عمق بخشیدن به این بیماری «امداد رسانی» می کنند.

چه فرزند خانواده فقر که والدین اش در تکاپوی تامین معاش «تمام وقت» بیرون از خانه در جستجوی تامین نیازهای اولیه خانواده بوده و سهم کودکان از این والدین تنها تنی خسته و فرسوده در آخر شب است که عملاً رمقی برای دست نوازش کشیدن و تامین نیازهای عاطفی فرزندان را ندارند و چه فرزند آن خانواده ای که علی رغم مکنت مالی والدین، اما فقر فرهنگی ایشان مانع از آن شده تا ازدواج و تشکیل خانواده را بر بستری از شعور فهم کنند و یگانه رسالت پدری

و مادری خود را صرفاً در اطعام چرب و ابتیاع تن پوش فاخر برای فرزندان شان فهم کرده اند بدون آنکه شعور آن را داشته باشند که فرزند قبل از لباس و خوراک خوب، محتاج رشد روان و شخصیتی سالم از طریق توجه و بذل محبت و عطوفت و دادن شخصیت به ایشان است. فرزند چنان خانواده ای چه دختر باشد و چه پسر در تحلیل نهائی مُمیدل به جامعه ستیزانی شرور خواهند شد که هر کدام بسته به استعداد و خرده فرهنگ خود، خواهند کوشید انتقام شان از مضایقه همه آن توجهات و عواطف متوقع از والدین را از طریق دهان کجی و ساختار ستیزی و هنجار شکنی و اوباشگری و قانون گریزی و ایضا و ندالیزم و هولیگانیزم تشفی خاطر دهند.



قابل انکار نیز نخواهد بود که پارسا کیشی و تنزه طلبی آمرانه حکومت نیز «مزید بر علت» جهت عمیق یافتن این سندرم اجتماعی خواهد شد.

بالغ بر ده سال پیش که بمناسبت پایان سال تحصیلی، مدیریت دبستان فرزندان محل سکونت مان اقدام به برگزاری جشنی در سالن اجتماعات دبستان مربوطه کرده بود. دانش آموزان دوازده ساله که از قضا فرزند یکی از دوستان اینجانب نیز در میان ایشان بود نمایش کمدی و هنرمندانه را برای حضار اجرا کردند. نمایشی که فرزند مزبور نقشی محوری را در آن به عهده داشت و انصافاً با هنرنمایی خود همه حضار را به وجد آورد و در پایان مراسم حضار با کف زدن هائی ممتد بنحو احسن از این نوباوه هنرمند قدردانی کردند. تنها نکته قابل تاسف آن بود که پدر ایشان در آن جشن حضور نداشت و فردای آن روز که ضمن

تمجید از هنرمندی آن نوباوه به پدر ایشان گفتم:
شب گذشته بودند و تشویق فرزندت از کف زدن و تشویق همه حضار برای
فرزندت ارزشمندتر بود و از این طریق یقین حاصل می کرد اسباب توجه
و افتخار پدرش شده و این اثری مستقیم در تقویت حس اعتماد بنفس اش
می گذاشت.

متأسفانه پدر آن فرزند در پاسخ تنها به این نکته کفایت کرد که:
اولاً حوصله این مجالس را نداشته و ثانیاً همین که خورد و خوراک و
پوشاک شان را فراهم می کنیم تکلیف اضافی از ایشان ساقط است!
استدلال محیرالعقولی که 8 سال بعد و زمانی که به ایشان خبر رسید
فرزندش به اتفاق چند نفر دیگر از دوستانش به اتهام خرید و فروش
مواد مخدر در بازداشت پلیس بسر می برد! نتوانست و نمی توانست
ایشان را در پاسخ به چرائی این پرسش یاری کند که:

من که هر چیزی که فرزندم خواست برایش مهیا کردم!
طبیعی است جوانی که در کودکی محروم از توجه والدین مانده بعد از
ورود به جامعه از هر گونه توجهی ولو توجه دوستان ناصالح و
رفتارهای ضد اجتماعی، آغوش گشائی می کند.

بر این اساس است که می توان مبارزه نیروی انتظامی با بدحجابان را
از «موضع مبارزه با بیماران» قابل قیاس با مبارزه و جمع آوری
اراذل و اوباش از سطح شهر دانست.

دوم آنکه:

فرای وجوب عقلی یا شرعی و یا اخلاقی ضرورت و شانیت حجاب، از یک
نکته نیز نباید و نمی توان غفلت کرد و آن اینکه التزام به حجاب
در ایران قبل از هر چیز یک «قانون شهروندی» است.

بدیهی ترین تعاریف از مشروعیت سلطه قانونی حکومت و تمکین طبیعی
شهروند ناظر بر رعایت اصل «شهروند خوب» است.

موافقان یا مخالفان با حجاب صرف نظر از همه ادله عقلی و شرعی و
اخلاقی در یک نکته نمی توانند شبهه کنند و آن اینکه رعایت حجاب
اسلامی در ایران یک «قانون» است.

یعنی همان قانونی که حکومت را ملزم می کند بدون اغماض و با
اقتدار اقدام به مبارزه و جمع آوری اراذل و اوباش از سطح شهر کند
و شهروندان نیز به استقبال آن می روند. ایضاً سلطه مشروع همان
قانون به حکومت این حق را می دهد که بمنظور حفظ نظم قانونی و
تعریف شده در اجتماع، اقدام به برخورد با پدیده بدحجابی در سطح
جامعه کرده همچنانکه شهروندان اُناث نیز مکلف به رعایت این الزام
قانونی می باشند.

شهروند قانون پذیر، همان شهروندی خوبی است که بدون عنایت به

خوشآیند یا بدآیندش از قانون مصوب، التزام عملی به آن دارد. طبعاً شهروندان در عین رعایت قوانین مصوب کشور می توانند مخالف یا معترض برخی از قوانین باشند. لیکن به احتساب «تعریف قانون» مبنی بر:

«قواعد لازم‌الاجرا و دارای ضمانت اجرائی مشخص حکومت بمنظور لحاظ نظم اجتماعی» شهروند خوب، شهروندی است که ضمن شناخت و دفاع از حقوق فردی و جمعی خود، قانون را نیز می‌شناسد و عامل به آن است. «شهروند خوب» مصداقاً ده ها و صدها و هزاران و بلکه میلیون ها نفر از شهروندانی هستند که صرف نظر از خوشآیند یا بدآیندشان از قوانین مصوب راهنمائی و رانندگی، از حق مشروع و طبیعی خود مبنی بر «تصرف دلبخواهانه در چگونگی استفاده از وسیله نقلیه شخصی اش» داوطلبانه بنفع قانون عمومی و بمنظور رعایت و احترام به نظم تعریف شده در اجتماع، کنار می‌کشد.

طبیعتاً شهروند می‌تواند پاره ای از قوانین را «از جمله قانون رعایت حجاب اسلامی» را برنتابد اما رعایت طوابع شهروندی ایجاب می‌کند تا ایشان ضمن التزام و رعایت قانون در صورت تمایل جهت تغییر قوانین مورد اعتراض، اهتمام خود را از مسیرهای قانونی صرف تغییر آن کرده و در صورت ناکامی چاره ای جز تمکین به قانون را ندارند. از منظر یک شهروند خوب، می‌توان از قانون رضایت نداشت و همچنانکه می‌توان اهتمام خود را از مسیرهای قانونی صرف ابطال یا اصلاح قانون مورد اعتراض کرد. اما قطعاً نباید و نمی‌توان تن به قانون نداد.

قانون «منع استعمال سیگار» در پارک های عمومی شهر که ماه گذشته به تصویب شهرداری نیویورک رسید نمونه ای برجسته از التزام «شهروندان خوب» به قوانین موضوعه است. مطابق این قانون از تاریخ تصویب دیگر هیچ شهروندی در شهر نیویورک حق کشیدن سیگار در پارک های شهر را نداشته و در صورت استعمال ملزم به پرداخت جریمه 50 دلاری خواهد شد.

قانونی که مواجه با مخالفت سنگین شهروندان سیگاری نیویورک شد اما بمجرد تصویب جمیع شهروندان به احترام ساحت قانون خود را ملزم به رعایت آن کرده در عین حال که از طریق نمایندگان خود در کنگره ایالتی می‌کوشند با لابی ها و لوائج جانبی از امکانات قانونی جهت نقض این مصوبه بهره ببرند.

کلام آخر آنکه:

هر چند طی 32 سال حاکمیت جمهوری اسلامی مخالفان حجاب در ایران یا با توسل اصل «حق مالکیت انحصاری بر تن»! و یا با تشبث به مغلطه

«حق انتخاب آزادانه پوشش» و یا با ابتلاء به اختلالات شخصیتی، یا جامعه را بلاگردان خود کردند و یا خود را فریفتند و یا موقتاً تصور فریب جامعه را فهم کردند اما بقول آمریکائی ها: بعضی ها را «می توان» همیشه فریب داد. همچنانکه بعضی اوقات «می توان» همه را فریب داد. اما به قطع و یقین نمی توان همه را برای همیشه فریفت!

لازم به ذکر است پیشتر و ذیل لینک های زیر بصورتی مشروح در خصوص چیستی و چرائی حجاب از حیث اخلاقی و عقلی نوشته بودم:

http://sokhand.blogspot.com/2010/06/blog-post_22.html

http://sokhand.blogspot.com/2010/04/blog-post_29.html

http://sokhand.blogspot.com/2010/06/blog-post_19.html

<http://www.sokhan.info/Farsi/Zan.htm>

<http://www.sokhan.info/Farsi/Hejab.htm>

http://sokhand.blogspot.com/2010/04/blog-post_05.html